

فرهنگ

ساختار فرهنگی در ایران باستان

دکتر خانک عشقی صنعتی

واژه ی فرهنگ در بررسی های گونه گون چم های ویژه و وابسته بخود دارد. فرهنگ واژه نام است و اگر از دیدگاه پیوند با مردمی در همبودگاهی بکار برده شود: کوده ی دانش، ادب، شناخت و شناسایی ، بینشمندی، دانندگی، فرزاندگی، فرهیختگی، آموزش و پرورش و بگونه ی گسترده تری ماندمانها و بجای مانده های دانشی و ادبی تبار یا مردمی را گویند که وابستگی ها و همبازیهای همانندی داشته و در سرزمین کرانه پذیری زیست با همی داشته باشند، بسخنی دیگر ، همبستگی ها و پیوندهای انبوه مردمی در سرزمین کران پذیری با آفرینندگی و سازندگی تن ها در دوران زیست فراهمی (اجتماعی) خود هوده هایی بدست می آید که کوده ی آنرا فرهنگ گویند که چون مانداک فراهمی (میراث اجتماعی) از تخمه ای (نسلی) به تخمه ی دیگر جابجا (منتقل) می شود.

نام نسک واژگان (فرهنگ لغات) است که واژگان زبان گفتار و نوشتار انبوه مردمی یا دودمان سرزمینی را در برداشته باشد، انجمن سرآمدان، نویسندگان، گویندگان، سخنوران و سخنسرایان را فرهنگستان گویند. آن زمان که گوئیم وزارت فرهنگ، نام جایگاه یا وزارت خانه ایست که کارهای آموزش و پرورش کشوری را در پیمان داشته باشد.

ایران زمین

مجموعه ی آداب و رسوم (_ فرهنگ معین) « . . . فرهنگ شاهان و مهتران و فرزندگان و کارساز پادشاهی . . . » (مقدمه ی شاهنامه ابومنصوری در هزاره ی فردوسی) .

به زبان پهلوی آنرا «فرهنج» گویند که در چم فزاینده گی، دانشی، برتری، آگاهی، والایی، خرد و ادب نیز آمده و شاخ درختی را گویند که آنرا بخوابانند و خاک بر بالای آن ریزند تا بیخ گیرد و سپس از آنجا کنده و بجای دیگر نهال کنند و نام دارویی نیز هست که آنرا کشوث نامند و تخم آنرا «بذرالکشوث» خوانند (_برهان قاطع).

گفتار این نوشته در باره ی فرهنگ در چم نخستین آنست در پیوند با پدیده های سپهری، فراهمی و تاریخی آن که مردم باشند.

شناخت فرهنگ هر مردمی (_ملتی) شناخت پدیده های فراهمی و دگرگونی های تاریخی و چگونگی رسایی زیست آنان یا هستی های زنده ایست که در سرزمینی زندگی می کنند و از فرهنگ است که می توان با سرگذشت مردم آن سرزمین، دگرگونی ها، نیازها، خواست ها و ویژگی های زیست آنان آگاه و آشنا شد. با شناخت ویژگی های فرهنگ و از راه پیوند نهادهای گذشته است که به تارو پود هستی کنونی راه می یابیم و با دستیابی به نیروهای آفریننده می توانیم با خرد گرایان و جریزه (_استعداد) های پنهان و نهفته در همبودگاه که آینده سازان کشورند دست یابیم و با آنان آشنا شویم.

نبرد برای آزادی و یگانگی، شکوفایی و بالش آرمانها و آرزوهای مردمی و پیشرفت های همگانی بسوی والایی، دارندگی و پیکار با هرچه ستم و بیدادگری چه از سوی دشمنان برون مرزی و چه از سوی دست نشاندگان درونمرزی آنان ، هرگونه تباهی ها و دست یازیها به هاتهای (_حقوق) مردمی از ویژگی های

ایران زمین

فرهنگ مردم ایران زمین بوده و هست . اینچنین فرهنگ رخشا، درخشان ترین چهره ی آدمی را در نهاد مردم سرافراز ما به سپردگانی (ودیعہ) گذارده است. چنین برداشت های نهادی و سرشتی است که سده ها، هزاره ها میهن و سرزمین اهورایی ما در پهنه ی گیتی بنام ایران از هرگونه تاخت و تازهای خانمان برانداز و گزند و زیانهای سرکشان نگهداشته و همین تلاش های پاک و آشویی شناخته و ناشناخته ی فرهنگ ما ایرانیانست که هستی و پایدگی ایران و ایرانی وام دار آنست .

پیگر زنده و تکاپوگر آدمیان از دو بخش بهم پیوسته ساخته شده است. بخش روان که ستون بنیادی و استخوان بندی هستی مردم است. از فراخه ی فرهنگی مردمی میگذرد که با گذشت هزاره ها آفرینندگی، سازندگی، تلاش و کوشش در پیشرفت و رسایی (تکامل) پدید آمده است. این بخش ساخته ی همگانی تخمه(نسل) های گذشته است که با سنت ها و نیروی اندیشه های و آفرینندگی خود در پیمودن و در نوردیدن (طی کردن)، سده های دراز، گسترش یافته و بدست نژادهای پس از آن رسیده است. سنت ها، ترادادها، جشنها، یادمانها، یادبودها، گرامی داشت ها ، ادب دانش ، فراخویی (اخلاق) ، فرزانه (فلسفه) ، هنر و نشانه های هنری، شهریگری (تمدن) . دیرمانه ها و برمانه های زندگی همه و همه از گذرگاه های فرهنگی می گذرند که هستی تاریخی و پیگر بندی فراهمی مردم را در همبودگاه (جامعه) پدید می آورند.

بخش دوم تک تک مردم وابسته به آن همبودگاه می باشد که دیروز بودند ولی امروز نیستند، امروز هستند و تخمه های فردا را پدید می آورند و یا تن هایی که فردا جای آدمیان امروز را خواهند گرفت، مردان دیروز و امروز و فردا را یک رشته زنجیرهای ناگسستنی از فرسارهای زیستی و بافت های

ایران زمین

فرهنگی بهم پیوند می دهد. خواست ها، ساخته ها، اندیشه ها، آرمانها و آرزوها را از تخمه ای به تخمه ی دیگر می رسانند و بهم نزدیک می سازند خانواده ها پدید می آیند ، از پیوند خانواده ها، دیه ها، شهرها، شهرهای کوچک و بزرگ و بدینسان فرسارهای همگانی و همگام با خواست ها. . . سرزمین یا کشور پدید می آید که هریک نام ویژه ای دارند و بنام «میهن» نامیده می شود، چون ایران ، میهن ایرانیان.

چنبره های همه ی این گردشهای رسایی، پدید آوردن و جابجایی (انتقال) آن از تخمه ای به تخمه ی دیگر، پیوند ژرف و ناگسستنی مردمان دیروز ، امروز و فردا که سامان دهنده ی پیکر مردم میباشند، فرهنگ و ساختار فرهنگی در آن هنایش و نخش برجسته ای دارد و اینست نخش فرهنگ و ساختار فرهنگی در مردم و در همبودگاه که تاروپود هستی و زیست مردم با آن پیوندی ناگسستنی دارد و تازمانی که آن همزیستگاه (جامعه) و مردم آن زنده باشند، فرهنگ و نشانه های فرهنگی آن نیز زنده خواهد ماند.

هستی مردم و یا پیکر زنده و تکاپوگر مردم، در هرزمان گرد آورده شده ی (مجموعه) استوار و شکوهمندی است از کوشش ها و تلاش های فرهنگی تخمه های گذشته که تخمه ها و یا مردم آینده ی هرزمان در چنین بستر باشکوهی پا بجهان میگذارند، آموزش و پرورش می یابند و پس از بهره دهی و بهره گیری از آن در می گذرند و این خوان فرهنگی بزرگ و گسترده ، پرورده و رسایی یافته را بسوی زادگان آینده می گشایند و به آنان می سپارند. سرشاری و نیرومندی مردم هر سرزمینی با بهره گیری و بهره برداری از چنین گذرگاه فرهنگی فرنودی جز این نیست که مردم آن سرزمین یا همبودگاه بخوبی

ایران زمین

از هستی و فراخه ی فرهنگ مردمی خودآگاه بوده و به نیکی آنرا می شناسند و به آن ارج می نهند و از جان و دل به پدافندگری از آن بر می خیزند. اینست هسته ی پایداری و ایستادگی پدافندگران میهنی از سرزمینی بنام میهن که تاروپود فرهنگی در هستی و ژرفای شان ریشه دوانیده و آنرا برای هرگونه جانبازی ها در راه رهایی میهن به پیش می راند تا فرهنگ مردمی و نیاکانی آنان همچنان زنده و جاوید بماند. هستی هر مردمی خود خمیره ی هستی فردای مردم آنست، زیرا فردای هر مردمی مادر امروز آنانست، گرچه بسیاری از ماها را خوی بر آنست که آنچه امروز در دست داریم آنرا هستی بنامیم و فردا را آرزو بشناسیم ولی گذشته های تاریخی بما می آموزد که فردا رسایی یافته ی امروز است و فردا نیز هستی رساتر از امروز دارد و هر روز را در خود برای فردای پس از خود میپروراند، چه اگر این ریشه دار فرهنگی و فراهمی دیروز وهرروز نبود فردای آینده ی مردم و جایگاه آنان بنام میهن نیز نبود و هرزمان که این پیوند گسسته شود، هستی آدمیگری مردم نیز از هم گسسته گردد و آن مردم با از دست دادن ریشه های بنیادی و پیوند های فرهنگی و نژادی بگونه ی زایده ای در می آیند که نه نام دیروزی را دارند و نه ویژگی ها و نشانه های امروزی ، اینست که کوششهای کشور گشایان و پیروزمندان جهان، نخستین آماجشان پس از پیروزی نظامی بی درنگ پیکار فرهنگی را با دانش و فرهنگ و از میان برداشتن زنان و مردان دانشی و فرهنگی آن سرزمین آغاز می کنند.

بخش مهند و بزرگی که از کوششهای آدمیان در آفرینندگی و سازندگی بگونه ی ساخته ها و پرداخته های فرهنگی دیروز و امروز و رهگشای فردا در می آیند بدو گونه دیده می شوند:

ایران زمین

۱- در هستی فرهنگی آدمیان : چون زبان و هنرهای وابسته به آن، دانش، فراخویی، فرزانه و دانش های دیگر.

۲- در هستی جز فرهنگی آدمیان : چون بناها، ساختمانها و هرگونه یادمانها و ماندمانهای باستانی(آثار باستانی) و یا چون نسک ها و نوشته ها، از کوده ی هستی فرهنگی آدمیان و جز آدمیان است که فراخه ی (فضای) فرهنگی پدید می آید که در هستی (وجود) آدمیان هنایش بسزایی دارد و آنان را یا بسوی آفرینندگی و سازندگی سرشتی خود توانا تر و نیرومندتر می سازد و یا نخش دور کننده داشته و آنانرا از هوده ی کوششهای بنیادی خود دور نگهدارد. آن مردمی توانا تر و نیرومندترند که بتوانند گونه ای هم آهنگی و همسازی میان بستر زیستی و فراخه ی فرهنگی پدید آورند و آن مردمی که توان سازندگی و آفرینندگی فرهنگی بیشتری داشته باشند بی گمان نیرومندتر و توانمندترند.

هم آهنگی و همسازی میان بستر زیستی و فراخه ی فرهنگی، پانیدان (ضامن) خود فرمانی و خودپایی (استقلال) مردمی است که بگونه ی پدیده های سیاسی و فرمانروایی و تکیه گاه مردمی بخود و مردم خود در می آید. پس فرهنگ بخش بزرگی از خودفرمانی و خودپایی مردمی نیز هست که خود پدید آورنده ی سیاست جغرافیایی یا ژئوپلیتیک نیز می باشد.

در برونمرز ایران نیز نخش فرهنگ و رسوخ فرهنگ ایرانی از راه ایرانیان بوم رها(مهاجر) و پراکندگی آنان بدنبال پیشآمدهای سیاسی و یا نظامی در سرزمین های همسایه های دور و نزدیک انگیزه ی پراکندن و گسترش فرهنگ ایرانی بویژه چامه ها. ادب و زبان پارسی در آن سرزمین ها که همانا دنباله ی ایران بشمار می آیند از ویژگی ها و ارزشمندی های ویژه برخوردار است چون تیره ی کردان گُرد که سرزمین های بسیاری را تا کرانه های دریای سرخ و

ایران زمین

دریای مدیترانه تیره های این نژاد برومند تاریخی ایرانی که از سرزمین های بنیادی مادها بوده و اندک اندک بسوی خوربران (غرب) گسترش یافته و پراکنده شده بودند پوشانده اند. هرجا که اینان مانا بوده اند آنجا را جایگاهی برای تابش و فراخمدی فرهنگ آریایی، دانش و فرزان و هنر ایرانی باید شناخت.

در خورایان (شرق) در سرزمین های چین و هند تا آن دور دست ها، پراکندگی های نژاد ایرانی که با خود نشانه ای از دانش و هنر رازگری (معماری) ادب پارسی و دیگر نشانه های فرهنگی ایرانی دارند دیده می شود. و چنین اند مردم تاجیکستان و ازبکستان و پارسی زبانان جهان.

در نیمروز (جنوب) کرانه های نیمروزی شاخابه (خلیج) فارس انباشته از ایرانیان با ترادادهای سنتی و آیین های فرهنگ ایرانی خود، این بوم رهاگران ایرانی بهر انگیزه ای که باشد برنده ی فرهنگ ایرانی به سرزمین های دیگر می باشند و اینان تن هایی هستند که هستی آدمی، فرهنگ و منش ایرانی و فراهمی آنان از هستی مردم خود جدایی ناپذیر است. اینست که دشمنان برونمرز ایران پیوسته در اندیشه ی کوبیدن سنگرهای ایرانی برونمرزی ایران بویژه زبان فارسی، نشانه های هنری و برگزاری جشن های سنتی و مردمی آنان بوده و هستند چنانکه زبان انگلیسی درهندوستان با زبان پارسی که ۸ سده در آنجا روان بوده است به ستیزه گری (معارضه) برخاسته و در همه جا کوشش می شد تا زبان انگلیسی جانشین زبان پارسی گردد و پاپیای آن در اندیشه بودند تا پیوندهای نژادی ایرانیان از مرز نیز گسسته گردد و تیره های آریایی نژاد ایران یگانگی و فرهنگ خود را فراموش کند و بشیوه ی بیگانگان در آید . . .

. گرچه چنین اندیشه و سیاسیت ویرانگرانه را در بسیاری از سرزمین ها بکار

ایران زمین

بردند و بهوده های دلخواه خود رسیدند ولی در ایران تنها و تنها فرهنگ ایران زمین بود که در برابر دشمنان درون و برونمرز ایران به نبرد سرسختانه برخاسته و تا امروز همچنان پایدار و استوار و پابرجای مانده است.

ساختار فرهنگی در ایران باستان

ساخت و بازدهی آفرینندگی انبوه مردمی را در سرزمینی، فرهنگ آن مردم گویند که با نهاد و سرشت مردم آن سرزمین پیوند ناگسستنی و جدا نشدنی دارد، پذیرفتنی است که زیست مردم و جایگاه زیست آنان با کاهش و یا افزایش انبوه مردم (جمعیت) و در بستر دگرگونی های زمان و مکان و یا جابجائی گروهی مردم آن چون در پیشامدهای سیاسی و یا سپاهی (نظامی) و نژادی دگرگون می شود ولی هنایش چندانی در فرهنگ آن سرزمین ندارد. اگر فرهنگ توانا و نیرومند باشد. افزایش و کاهش را در خود پذیرا شده و به شیوه ی خویش در می آورد و اگر سست و ناتوان و یا بیمار باشد آنها بر او پیروز شده و بگونه ی فرهنگ چیره (غالب) بر آن در می آیند، ولی رسوخ فرهنگهای وارداتی، رویش ها، شیوه ها و نشانه های شهریگری (تمدن) های فرسوده، و فروافتاده میتوانند زیانها و آسیب های فراوانی به فرهنگ بومی برسانند و آنرا سست تر و ناتوان تر سازند چون فرهنگ تازیان در ساختار

ایران زمین

فرهنگ ایرانیان که جُستار آن از توان و گنجایش این نوشته بیرون است. . . . و اگر بپذیریم که انبوه مردم در دوران زیست فراهمی (اجتماعی) خود که ویژگی های آن سازندگی و آفرینندگی است و فرهنگ کوده ای از هوره های آفرینش تک تک مردم آنست، بایسته است بپذیریم که این فرهنگ نشانه ی هستی، زیست و بودن آنان نیز هست، و باز بایسته است بپذیریم که انبوه مردم با کوده ی فرهنگ برآمده از آن پیوند ناگسستنی دارد و مردمی که به انگیزه ی فرسار (قانون) های زیستی از تخمه ای به تخمه ی دیگر جابجا (منتقل) می شوند، فرهنگ نیز از همان تخمه به تخمه ی دیگر یا آیندگان جابجا می شود.

در فرهنگ هر مردمی، ویژگی ها، فراخویی ها، آرمانها و پیام رسانی های آنان در خود فرهنگ آنان نهفته است، کوشش و تلاش هر مردمی، (ما مردم را بجای ملت تازی و مردمی را بجای ملتی بکار می بریم) برداشت هرگامی، پیدایش هر اندیشه یی، شیوه های گونه گون فرمانروایی جنگ و آشتی، بازیهای سیاسی، ویژه کاریهای اندازه داری (اقتصادی) و فراهمی (اجتماعی) تنها برای این نیست که چند روزی بیشتر زنده بمانند، بخورند، بنوشند و بپوشند که برای زنده ماندن فرهنگ است تا فرهنگ آنان به رسایی بیشتر و پرمایه تری برسد، خواست های مردمی و پیام رسانی های آنان به راستی به پیوند و از میان نرود، که فرهنگ وابسته به همه ی مردم آن سرزمینی است که در آنجا زندگی می کنند و نشانه ی هستی (موجودیت) آنانست.

اگر اندازه داری (اقتصاد) زیست تک تک مردم را آرامش می بخشد و سیاست شیوه ی فرمداری را ساده و آسان می کند و سازمانهای فراهمی همبودگاه (جامعه) را سامان می دهد، آماجگاه پایانی آن ها نیست، آماج

ایران زمین

همگی آنها فراهم ساختن و پدید آوردن زمینه های بایسته یی است تا فرهنگ و فراخه ی (فضای) فرهنگی، باورها، آرمانها و آرزوهای مردم را در گردش رسایی (تکاملی) خود سامان دهد و به والایی برساند. اندازه داری، سیاست و شیوه های فراهمی وابسته به تک تک مردم برای آنست تا مردم آرامش و آسایش داشته باشند و در سایه ی آن بتوانند، آرزوها و خواست های همگانی را که در فرهنگ آنان نهفته است به رسایی شایسته ی خود برسانند، زیرا مردمی که از آیین و سنت ها، آرمان و آرزوی مردمی شان دور بمانند و یا بی انگار باشند و یا از آنها دست برداشته و کژ راهه روند، فرهنگ مردمی آنان نیز اندک اندک راه زوال و نیستی می پیماید و به نابودی می گراید، خود پایی و خود فرمانی (استقلال) هر مردمی در فراخه ی فرهنگی همان مردم تنها این نیست که دیگران و یا سیاست های بیگانه در کارهای سر رشته داری آنان دخالت نکنند و سامان آنان را برهم نزنند و نابسامان نسازند، برای اینست که آن مردم بتوانند در بستر فرهنگ مادرزادی و مردمی خود که به آن عشق می ورزند زندگی کنند، آرمانها، اندیشه ها و ارزش های مردمی خود را گرامی دارند و آنرا به رسایی برسانند که چنین فراخه ای نه تنها هستی بخش و سازنده است که می تواند به والایی و بُرنایی برسد و هستی یابد. فرهنگ و مردم دو واژه ی پشت بند و رساگر (مکمل) یکدیگرند. اگر فرهنگ و مردم را در جایگاه سنجش و در برابر هم بگذاریم، پیوستگی و وابستگی آن دو را با هم بسنجیم، سنجش مردم در چم «ملت» به فرهنگ ، سنجش آنچه که می سازد و یا ساخته می شود است، چون ویژگی های مردم سازندگی است و آنچه را هم که می سازد فرهنگ است ، فرهنگ نشانه ی هستی و نماد زیست مردم در درازا زمان و سده های گونه گونه همان مردم است، رسایی و نارسایی،

ایران زمین

پیشرفت و پس رفت پستی و بلندی، فراز و فرود پیروزی و شکست، والایی و دون منشی با فرهنگ همان مردم نشان داده می شود و چنانکه گفته شد همه ی ویژگی ها، و خردگرایی ها و پیام رسانه های تاریخی و سیاسی و فراهمی همان مردم در آن نهفته است و این درست همان چیزی است که مردم برای آن می کوشند و پیوسته در تلاش و تکاپو برای رسیدن به آن هستند.

فرهنگ هوده ی (نتیجه ی) زیست مردم است. هوده ای که در راستای آن و برای آنست. بایسته است این هوده ی گرانها و پر ارزش بهر رویی که باشد نگهبانی و نگهداری شود. در فرهنگ ارزشهایی هستی دارند که پیکرنامی آرمانها و خواست های مردمی است. پاسداری و نگهبانی از آن از بایستگی های سیاستمداران مردمی و سیاست فرهنگی مردمی و یا دستگاه های سازنده ی کشوری است که پایه های آن بر بنیاد اندیشه های مردمی استوار باشد از این رو گویم سیاست فرهنگی نه تنها از پایه ها و ستونهای بنیادی و تکیه گاه استوار سیاست ملی است و از آن جدایی ناپذیر هم هست زیرا:

روش ها که مردم در درازای زیست خود بدنبال سازندگی و آفرینش (خلاقیت) و یا جریزه (استعداد) های سازنده و آفریننده ی تنی و یا گروهی خود پدید می آورند که آنهم بر آمده از انگیزه های گونه گونی است که اگر ارج گزاری و گزیده شود ارزش نامیده می شود.

دو پدیده ی روش و ارزش در ساختار فرهنگ مردمی نخش برجسته و شایانی دارد که گستردگی و استخوان بندی فرهنگ با این دو پدیده بستگی تنگاتنگی دارد که هرچه روش های گونه گون تری بدنبال جریزه ها، هوشمندی های برجسته تری هستی یابد، نموده و نمایانده شود، ارزش ها فزون تر و فروزنده تر شوند فرهنگ نیرومندتر و توانمندتر می گردد، پهناوری و شکوفایی بیشتری

ایران زمین

می یابد، از این روی روش‌ها بدنبال آفرینش‌های تنی و گروهی پدید می‌آیند و در ساخت ارزش‌ها هنایش ویژه‌ای دارند، با سنجش‌هایی که مردم برای پسندیدن و گزینش روش‌های پسندیده، و ناپسندیده دارند، آن بخش از روش‌ها که برجسته‌تر و نمایان‌تر و هم‌آهنگ با خواسته‌های مردم باشد می‌پذیرند و این پذیرفته شده‌ها را فرهنگ می‌نامند. فرهنگ در چنین چمی فرهنگ مردمی است و باید از آن پاسداری و نگهداری نمود و در رسایی و پیشرفت آن کوشید و آنچه باز می‌ماند و باید به تخمه‌های دیگر برسد همین فرهنگ مردمی است. زه و زاده‌ها (نسل‌ها) می‌روند و می‌آیند و آنچه باز می‌ماند همین فرهنگ مردمی است و آنچه برای پیشرفت و رسایی بایسته است، باز همین فرهنگ مردمی است که فراخه‌ی فرهنگی برای زیست فراهم می‌سازد تا مردم بتوانند در آن زندگی کنند و به آرمانهای مردمی خود برسند.

از خویشکاریهای برجسته و مهندسی سیاست فرهنگی که دریغا پروای چندانی بدان نمی‌شود. پی‌بردن و پیدا کردن (کشف) جریزه (استعداد) های برجسته، فرهنگد و هوشمند (نابغه) که بزرگترین سرمایه‌ی مردمی نهفته در تن‌ها، بُرنایی، بالش (رشد) و فرهیختگی (تربیت) این جریزه‌ها در بهره‌گیری از آنها بسود مردم همبودگاه است. اینجاست که گویم سیاست فرهنگی از پایه‌ها بنیادی و استوار سیاست مردمی است (ملی) و باید به آن پروای شایسته‌ای نمود که این دو رساگر یکدیگرند، سیاست مردمی بدون سیاست فرهنگی نارسا و کاستی‌پذیر است.

فراخه‌ی فرهنگی که از آن سخن بمیان آمد و مردم در پی کوششهای گذشته تنی و گروهی و یا فراهمی خود در پیرامون خود پدید آورده و می‌آورند و نشانه‌های هنایشگر آن نه تنها در نیاخاک و سرزمین خود، که در بسیاری از

ایران زمین

فرهنگهای سرزمین های دیگر که ریشه در ژرفای ویژگی ها و سنت های مردمی سرزمین خود و پایه در مهر و دل بستگی های رسایی یافته ی آدمیان دارند نیز دیده می شود، دمنده ی (تلقین کننده) آرزوها و آرمانها و خواسته های مردم است و این فراخه ی (فضای) فرهنگی است که نشان دهنده ی خواست زندگی مردم و چگونه زیستن و بهره گیری از آنست، زیستن برای چیست؟ آماج آن کدامست، چه چیزهایی را گرامی میدارد و از چه چیزهایی گریزان و روی گردان است، انگیزه ی گرایش دانشی و پژوهشی در میان مردم چگونه پیدا شده و می شود؟ و برای چیست؟، هنر و بنیادهای هنری چه پایه هایی دارد؟ و پایه های آن در کجا استوار است؟ از چه راه می توان به بینشمندی (عرفان) و فرهیختگی فراخویی مردم پی برد و ریشه یابی کرد و بسیاری دیگر از اینگونه پرسش ها . . . اینجاست که سیاست فرهنگی می تواند به همه ی این پرسش ها برپایه ی برهانگرها و فرنود آوریهای بسیار و استوار پاسخ های شایسته بدهد.

نهادهای دانش و پژوهش، چبود و چرایی زیست آدمی، خواستار چگونه زندگی بودن و زیستن، فروزه های هنری و بنیادهای هنری، ریشه های فرهیختگی های فراخویی (اخلاقی)، ریشه های آرمانهای سیاسی و فراهمی همه و همه را باید در ارزش های فراخه ی فرهنگی جستجو کرد و باز این فراخه ی فرهنگی است که مردم را در گزینش های او رهبری و رهنمایی می کند و پویش های او را سامان می دهد و همانند روان مردم است (روح ملت) که او را بسوی راستی ها و والایی ها راهنما می شود و هریک از بزرگی، والایی و فرهمنندی زیست مردم را در فراخه ی خود نمایان و آشکار می سازد.

اندیشه ها در فرهنگ مردمی چون بهم آمیخته گردد، پایه های آرمان و آرزوی

ایران زمین

مردم آن فرهنگ را پدید می آورد که خود پایه های بنیادی و پویا و آفرینندگی آن مردم است و همین آرزو و آرمان است که او را بسوی نوآوریها، سازندگی ها پیش می راند و به خواستگاه و آماج خود می رساند، چرخ های اندازه داری و سازمانهای فراهمی چون پشتوانه و پشتیبانی در پی آرزوها و آرمانهای مردمی به جنبش و تکاپو در می آیند.

نخش (نقش) فرهنگ در پایداری و ایستادگی مردم در برابر تازش تازشگران و دشمنان نیز آشکار است. مردمی که در فراخه ی فرهنگی سامان یافته یی زندگی می کنند اگر سرزمین آنان بدنبال پیشامدهای سیاسی، سپاهیگری و یا رویدادهای دیگر پاره پاره شود و یا از هم جدا گردد اگر فرهنگ مردمی آنان استوار و تباهی در آن راه نیافته باشد و یا بسخنی دیگر فرهنگ آنان ریشه در آب داشته باشد و از بیخ و بن خشک نشده باشد و مردم هستی خود و فرهنگ خود را به فراموشی نسپرده باشند دیر یا زود با کوششهای خود آن یگانگی و یکپارچگی خود را بدست خواهند آورد. ولی اگر فرهنگ مردمی بانگیزی رسوخ فرهنگهای وارداتی و ناشایست دچار سستی و ناتوانی و آسیب پذیری گردد رهایی آن مردم از گرداب شوریدگی ها و پریشانی ها و نابسامانی ها بسیار دشوار و چه بسا باشد که چاره ناپذیر گردد. از این رو است که هر مردمی باید بیش از هر کنشکاری دیگر پروایی فزون تر از پیش در پاسداری و نگهداری روان مردمی و یا فرهنگ مردمی خود بکوشد و آنرا از هرگونه کاستی ها و رخنه پذیری ها دور نگهدارد که خود کار پر ارج و ارج دار سیاست فرهنگی است که هیچیک از سیاست های مردمی هرگز مهندتر، بایسته تر و شایسته تر از سیاست فرهنگی یا سیاست مردمی نیست.

سیاست فرهنگی که هر همبودگاهی بیش از هرچیز بدان نیاز فراوان دارد به ما

ایران زمین

می آموزد که چگونه وابسته بخود بوده، هستی خود را به نیکی بشناسیم و آنچه را که در خور داریم بکار گیریم و بکار بریم و پای بند بخود و کارهای خویش باشیم.

گرچه در نمایش همگانی ، فرهنگ هم از سرزمین و هم از انبوه مردم (جمعیت) آسیب پذیرتر است ولی با همه ی دارا بودن چنین ویژگی هایی باز سیاست فرهنگی فراز همه ی سیاست های دیگر جای دارد. شکست خودفرمانی (استقلال) مردمی تنها و تنها در پی شکست و نابسامانی های فرهنگی یا سیاست فرهنگی پدید می آید، زیرا خود فرمانی برای یک مردم چیزی جز این نیست که مردمی بتوانند در قالب فرهنگ ویژه ی خود (نه فرهنگهای بیگانه و وارداتی) که فراخه ی زیست او را برپا می دارد و سازمان می دهد، زندگی کند، آرامش و آسایش داشته باشد و ازاین دیدگاه است که سیاست فرهنگی پایه و ستون بنیادی سیاست مردمی را پدید می آورد، چه اگر فرهنگ آن مردم دست نخورده، پابرجا و استوار باشد هیچ شکستی در برابر آن نمی تواند همچنان بگونه ی شکست باز بماند که سرانجام دیر یا زود با تکیه به فرهنگ مردمی نوسازی و بازیابی خواهد شد. در باره ی انبوه مردم (جمعیت) نیز سخن رانیم که نیازی به دوباره گویی ندارد. در باره ی اندازه داری (اقتصاد) شایسته ی یادآوری است که سیاست اندازه داری کارمایه و یا انگیزه (وسیله) است و سیاست فرهنگی آماج (هدف) و آن راهی است برای رسیدن به آماج، زندگی برای اندازه داری نیست که اندازه داری برای زندگی است. کوشش های سیاست اندازه داری بهر نمایه و یا باهر چهره یی که باشد آماج آن رسیدن به سیاست فرهنگی است. سیاست اندازه داری بخشی از سیاست مردمی (ملی) است. سیاست فرهنگی ویژگی های همه گیر دارد و در برگیرنده

ایران زمین

ی سیاست اندازه داری نیز می باشد، چنانکه اندازه داری یک مردم با ویژگی های فرهنگ آن مردم شناخته می شود و شکل می گیرد. آن زمان که آرمانها و آرزوهای مردم در هم آمیخته و جوانه های نهفته در فرهنگ مردمی سرآغاز جنبش و آفرینندگی مردم گردید، چرخ های اندازه داری و سامانهای فراهمی همواره در پی خواسته ها و آرزوهای مردمی به تکاپو و جنبش در می آیند و در پی سیاست فرهنگی راه می افتند و بدین گونه است که هریک از والایی و بزرگی زیست مردم را فرهنگ آن مردم هویدا و آشکار می سازد که فرهنگ مردمی همانند روان مردمی در همبودگاه است که تن بدون روان توان پوشش و جنبش ندارد. در جهان امروز گرچه هرچیز با پول و اندازه های سرمایه سنجیده می شود ولی در برابر آن هرتنی در پیکر فراهمی جهانی همانند یاخته (سلول) در پیکر آدمی است که شمار آنها به میلیاردها می رسد که اگر این یاخته ها بر ترکیب اندیشه های تنی پای بند (متکی) باشند نیروی شگرفی در سان پدید آمدن و شکل پذیرفتن است که هیچ سرمایه و نیرویی با نیروی روز افزون دانشی و فرهنگی آن سنجیدنی نیست.

اندیشه ها و باورهای جهان امروز تنها گوشه ی کوچکی از فرهنگ آدمیان است و اگر زمانی ترکیب فرهنگهای مردمی پدید آید و آن زمان که آفرینش فرهنگی در میان سدها مردم (ملت) خود فرمان (استقلال) یافته ی جهان کنونی رخ بنمایاند، دریافت خواهیم کرد که نخس فرهنگ ملی چه غوغایی برپا و چه پیشرفت های باورنکردنی جهانی را در پی خواهد داشت و چگونه نیروهای وابسته بخود را افسار (مهار) زده و فرمانبر خویش خواهد ساخت که آفریننده ی آفریده های اندازه داری امروز او باشد، آن زمانست که برتری فرهنگ مردمی بر اندازه داری و همه ی سیاست های فراهمی دیگر آشکار خواهد شد

ایران زمین

و دیگر مردم جهان در سایه ی سیاست فرهنگی دست به کُشت و کشتار و جنگ و نابودی نخواهند زد و سیاست سرمایه داری و پول تنها برای آسایش و آرامش مردم بکار خواهد رفت و پول بر هم زنده ی زیست آدمیان و انگیزه ی خونریزی ها و کشتار ها نخواهد شد. سیاست فرهنگ مردمی همه جا گیر شده و در میان مردم جهان جایگاه ویژه ی خود خواهد داشت و در راه آسایش و آرامش و آبادانی سرزمین ها بکار برده خواهد شد، سرمایه و پول توان بر انگیختن و برپا داشتن کشت و کشتار و جنگ و نابودی و ویرانی را نخواهد داشت که آشتی و آرامش تنها در سایه ی سیاست فرهنگی یا سیاست مردمی (ملی) بدست خواهد آمد، در چنین زمانی جهان نیاز فراوانی به سازمانی بنام : «سازمان جهانی فرهنگهای مردمی» بجای «سازمان ملل متحد» کنونی که از خویشکاریهای خویش باز مانده و به کژ راهه کشانیده شده است دارد تا خویشکاریهای فرهنگهای مردمی را در جهان پهناور گسترش دهد. ایدون باد که تا فرهنگ مردمی و سیاست فرهنگ مردمی در جهان نباشد، جهان روی آسایش و آرامش راستین را بخود نخواهد دید.

ایران ما پیوسته جاویدان باد .
